



زندگی، جستجویی ناتمام



میلاد نوری
مدرس و پژوهشگر
فلسفه

زاده شدن، آغاز ادراک و شوق است. ادراک و شوق به جست‌وجوی می‌انجامد و آدمی را به طلب و تمنا وامی‌دارد. آدمی هسته‌ای از ادراک و شوق است که در عرصه هستی حضور دارد و چیزی برای آن چه هست را جست‌وجوی می‌کند. آدمی آگاهی‌تن یافته‌ای است که با بدن مندی‌اش در جهان حضور دارد. از سویی، وابستگی تنه‌اش به طبیعت، او را به متن نیاز، تقلا و کشاکش گر می‌زند و از سویی دیگر، آگاهی و خودآگاهی‌اش او را به فراسوی آن چه هست می‌کشاند. بنابراین زندگی در پیوند دوسویه‌ای میان ضرورت‌های طبیعی و امکان‌های انسانی شکل می‌گیرد.

انسان به‌مثابه موجودی طبیعی، زاده می‌شود. او موجودی جسمانی و از تبار طلب و تمناست که می‌خواهد جهان را وفق خواسته‌های خود سامان بخشد. او می‌خواهد فراچنگ آورد و سلطه یابد. طبیعت با تأثیری که بر وجود او می‌گذارد، لذت و درد رقم می‌زند و شوق و پرهیز می‌انگیزد. باین حال در حالی که شوق لذت با غم فقدان آمیخته است، پرهیز از درد نیز به بیم و هراس آمیخته است. بیم، هراس و غم فقدان را پایانی نیست مادام که آدمی در تنه‌اش تقلامی کند تا چیزی را فراچنگ آورد که موضوع طلب و تمنا می‌آید. آدمی موجودی محدود و متناهی است که هستی‌اش با فقدان آمیخته است. موجودی که فقدان در سرشت اوست، هرگز از طلب و تمنا باز نمی‌ایستد؛ گاه رنجور از فقدان چیزی است که از جنگ او گرفته و گاه غمگین از فقدان چیزی است که هنوز فراچنگ نیامده است. باین همه آن چه آدمی در پی آن است، شاید هرگز به چنگ نیاید و آن چه به چنگ آمده است نیز دیری نخواهد پایید، دو احساس حسرت و افسوس، انسان را از اکنون او می‌گسلند و او را در سودای فردا یا اندوه دیروز غرقه می‌سازند. در هیاهوی پرهیمة جهان، در میان هستندگانی که می‌گذرند، هستی در گذرانی‌اش و در بی‌قراری‌اش فهم می‌شود. فهم گذرانی و بی‌قراری هستی، به فهمی از ناتمام بودن همیشگی زندگی می‌انجامد. تمام خاطرات، خیالات، آرزوها و امیدهایی که هستی را آغشته‌اند، با فقدان‌های آدمی و ناتمام بودن زندگی گره خورده‌اند؛ آدمی همواره می‌طلبد و زندگی همواره ناتمام است. طلب امر ناتمام، شادمانی نخواهد آفرید؛ تنها با ماندن و خیره شدن به چیزی که هست و پاسداری از آن می‌توان شادمان بود، دور از شتاب برای عبور از آن چه هست و دور از خوتی که آدمی را در گذشته‌اش متوقف کند.

آن که شادمانی را در فرآیند ناتمام زندگی می‌جوید، مدام در گذشته‌های که رفته است یا آینده‌ای که نیامده است سرگردان خواهد بود. زندگی همراه شدن با فرآیند هستی است که همواره در اکنون خود نومی‌شود و آدمی را به نوسن فرا می‌خواند. آن که می‌کوشد آب رفته را به جوی بازگرداند همان رنج رفته خواهد کشید که شخص پرشتاب در طلب آن چه نشانی‌اش پیدا نیست. تنها در طمأنینه است که هر کس آن چه شایسته انجام است انجام می‌دهد، بی‌آن که فروماند یا شتاب کند. سرشت ناپایدار هستی سبب می‌شود که شب، روز شود و روز، شب گردد. هوای صاف، ابری می‌شود و طوفان فرو می‌نشیند. تابستان، پاییزی می‌شود و مستان، بهاری می‌گردد. هیچ چیز تکرار نمی‌شود و هستی همواره نو است. شخص شادمان مراقف و همپای هستی است. به چیزی نمی‌آویزد و برای چیزی شتاب نمی‌کند. گردن‌فرازی، جاه‌طلبی، خودنمایی، وقاحت، غرور، ستم‌پیشگی و فریب، زاده نامفهوم ماندن آدمی است. آدمی همه‌چیز نیست ولی می‌خواهد همه‌چیز باشد. ذات زندگی، ناتمام است و آدمی این را در نمی‌یابد. تنها کسی می‌تواند تمام زندگی را زندگی کند که ناتمام بودن خودش را دریافته باشد. آن که به اندک داشته‌های خودش خرسند است، شادمان‌تر از آنی است که غم‌نداشته‌های خودش را خورد. آن که با شوق از پنجره بیرون می‌نگرد، شادمان‌تر از مسافری است که شهری را بی‌آن که مسیر دیده باشد، ترک می‌گوید تا به شهری دیگر رسد. آن که دیگران را در دارایی‌اش شریک می‌کند، غنی‌تر از آنی است که دارایی‌اش سودی به حال کسی ندارد. آن که دانایی‌اش را می‌گسترند، داناتر از آنی است که به هیچ کس چیزی نمی‌آموزد. آن که دیگران را شادمان می‌کند، شادمان‌تر از کسی است که فقط خودش را شادمان می‌خواهد. فقدان، ذات آدمی است. آن که فرصت زیستن را با افسوس آن چه رفت و حسرت آن چه خواهد آمد می‌گذراند، دیر یا زود در خواهد یافت که از هستی و زندگی هیچ دریافته است. خردمندان چه هست را پاس می‌دارد و کار خویش را به موقع انجام می‌دهد. به وقت‌بند و به‌جا بودن، سبب می‌شوند که خردمند کار دشوار زمانی انجام دهد که هنوز آسان است؛ بدین شیوه از دشواری می‌پرهیزد. آن که با راستی، آن چه هست را پاس می‌دارد ولی خودخواهی‌اش را به هستی تحمیل نمی‌نماید، آسودگی را خواهد زیست؛ بی‌آن که به حسرت و افسوس دچار شود.

کیمیایی از چه می‌گوید؟

درباره زبان و کلام یک فیلمساز مولف

معرفی کتاب

استعاره در سینمای کیمیایی نویسنده: یکتا پناه پور انتشارات: لوگوس قیمت: ۲۶۰ هزار تومان

ناب و مفاهیمی همچون رفاقت، عشق، اعتراض، خیانت، ظلم‌ستیزی، عدالت‌خواهی. دکتر یکتا پناه‌پور، دکترای زبان‌شناسی، در این کتاب ارزشمند، تلاش کرده است که با پژوهشی کم‌مانند و ژرف، به نهفته‌های جهان سینمایی این کارگردان نزدیک‌تر شود و ارزیابی زیبایی داشته باشد. کتاب «استعاره در سینمای کیمیایی» دریافتی است ناب و زلال که بیش از نیم‌قرن سینمای کیمیایی را اندیشمندانه و آکاو می‌کند و رهیافتی است بسیار نو و درخور ستایش. همچنین، راهکارهایی را برای نویسندگان توانای سینمایی در جهت پیگیری آثار سینماگران برجسته دیگر فراهم می‌آورد و می‌تواند در پیچه‌ای تازه برای خوانندگان فرهیخته بگشاید. همانطور که روی جلد کتاب هم آمده، رویکرد این پژوهش، رویکردی شناختی به نقد فیلم است. از دیدگاه شناختی، سینما وسیله‌ای ارتباطی است که از طریق آن گوینده مجموعه‌ای از اطلاعات را به شنونده می‌دهد. چنین ارتباطی رودررو نبوده و پیام گیرنده به واسطه تصاویر و کلام به بیننده منتقل می‌شود. در واقع امروز سینما گفتمان خلق می‌کند که فقط مبتنی بر ماهیت و کارکرد تصویر نیست، زبان و کلام هم به‌عنوان یکی از مهمترین ابزارهای سینما برای مفهوم‌سازی، اثرگذاری و نمایاندن اهداف ایدئولوژی مورد استفاده فیلمسازان قرار می‌گیرد که از این منظر مسعود کیمیایی جایگاه خاصی در سینمای ایران دارد و زبان و استعاره در سینمای او عنصر برجسته‌ای است. استعاره پدیده‌ای شناختی است که در آن حوزه‌ای معنایی از طریق حوزه معنایی دیگر درک می‌شود. سینماگران با استفاده از استعاره به‌عنوان یکی از سویه‌ها و کارکردهای زبان جهان ایده‌آل یا پیام انتقادی مورد نظر خود در جهان فیلم‌ترسیم می‌کنند و به کنش‌های جهان موجود واکنش نشان می‌دهند. یکی از مهمترین سویه‌هایی که در نقد فیلم مورد توجه و تحلیل منتقدان قرار می‌گیرد همین زبان و کلام و دیالوگ‌هاست. با توجه به گفتمان‌سازی سینمای کیمیایی و نقش آن در موح نو سینمای ایران و ورود عناصر گفتمانی سینمایی‌اش در بستر گفتمانی مردم و با توجه به تحلیل‌هایی که به نظر می‌رسد نسبت به آثار و عرصه سینمای او صرفاً سوگیرانه باشد، نویسنده تلاش کرده با تحلیل مؤلفه‌های زبانی و گفتمانی فیلم‌های تولیدشده در سینمای کیمیایی نقاب از چهره ایدئولوژی پنهان آن کنار بزند و به فهم آنها دست یابد. پژوهش این کتاب در سه سطح تشخیص و تفسیر و تبیین استعاره‌ها و براساس سه معیار مهم زبانی، شناختی و کاربردشناختی انجام خواهد شد. بر این اساس ضرورت مطالعه این کتاب را که یک پژوهش بی‌نارشته‌ای است، می‌توان در دو هدف دنبال کرد. یکی بررسی نحوه مفهوم‌سازی در سینمای کیمیایی و دوم یافتن ایدئولوژی و اهداف رتوریک در سینمای او. خواندن کتاب «استعاره در سینمای کیمیایی» هم برای علاقه‌مندان رشته زبان‌شناسی، مطالعات سینما و تئاتر، پژوهش هنر و رشته‌های مرتبط دیگر و هم برای دلبستگان سینمای ایران و سینمایی کیمیایی می‌تواند سودمند و بهترین پیشنهاد باشد.



مسعود کیمیایی را هم به‌عنوان کار فیلمساز مؤلف، هم از پیشگامان موج نو سینمای ایران می‌شناسیم. بخشی از هویت سینمایی و مؤلف بودن او، نه به تصاویر سینمایی که به‌دلیل دیالوگ‌نویسی‌های اوست که این از علاقه‌اش به ادبیات داستانی می‌آید. او همچنین نویسنده چند رمان هم بوده است. به نظر می‌رسد مسعود کیمیایی به جز دوربین به قلم هم علاقه خاصی دارد و همین موجب شده تا دیالوگ‌های فیلم‌های او همواره در کانون توجه و خوانش‌های گوناگون قرار بگیرد و حتی اصطلاح دیالوگ کیمیایی‌وار هم ساخته شود. از این حیث فهم و تحلیل دیالوگ‌ها در سینمای کیمیایی اهمیت زیادی دارد و به‌مثابه یکی از مهمترین مؤلفه‌های جهان سینمایی او شناخته می‌شود. دیالوگ‌هایی که برخی از آنها همچون کلمات قصار مورد مصرف فرهنگی قرار می‌گیرد. از جمله این دیالوگ «کجایی قیصر که داداشت را کشتند» که در فیلم قیصر از زبان ناصر ملک مطیعی ادا شد. از هر فیلم او حتی آنهایی که چندان هم مورد اقبال قرار نگرفته، چند دیالوگ در حافظه سینمایی مخاطبان باقی می‌ماند و در متن‌های دیگر بازتاب می‌یابد.

امکان ندارد از مخاطبان فیلم‌های کیمیایی باشید و دست‌کم یکی دو دیالوگ از فیلم‌های او در حافظه شما باقی‌مانده باشد. برخی از آنها به جز کارکرد دراماتیک از حیث ادبی و زیبایی‌شناسی هم واجد اهمیت‌اند. برخی از آنها زبان حال جامعه و جهان آدم‌ها هستند. مثلاً این دیالوگ ماندگار فیلم دندان مار که «به جاست که تو باید و ایسی، یه جا هم هست که بایست در ری، اما خدا نکته جای این دو تا با هم عوض شه... دیگه تا آخر عمر بدکار خودتی!» در واقع در فیلم‌های کیمیایی هم بازبان سینما سر و کار داریم هم با نظام زبانی و ادبیات خود کیمیایی.

کتاب «استعاره در سینمای کیمیایی» که یک پژوهش دانشگاهی درباره ادبیات سینمای اوست با رویکردی شناختی به نقد فیلم، به مسئله استعاره در فیلم‌های او می‌پردازد. یکتا پناه‌پور، نویسنده کتاب و محقق این پژوهش که با توجه به جایگاه سترگ سینمای کیمیایی، در میان مردم، زبانزد، جریان‌ساز و پیشرو بوده، معتقد است که جهان هر سینماگر مؤلفی از نمادها و نشانه‌های ویژه‌ای برخوردار است و با پژوهش و واکاوی این نشانه‌ها و مؤلفه‌ها در گفتمان آن، به جهان او نزدیک‌تر می‌شویم. سینمای کیمیایی، با پشتوانه‌ای از کلاسیک‌های زیبای تاریخ سینما و بهره‌گیری از سینمای وسترن و با پیونگی‌های اجتماعی-سنجی ایران، با بیش از نیم‌قرن پیشینه‌اش، قهرمان‌پردازانه‌ترین سرآمد سینمای ایران است. سینمای کیمیایی جهانی است پیوسته از ناب‌ترین سکناس‌ها و دیالوگ‌ها و ساختاری سرشار از استعاره‌های

ذمه» اشاره می‌کند و می‌گوید، میان فتوای فقها و آنچه در عمل رخ داد، همواره تفاوتی وجود داشته است و مومنان به این ادیان مشروع، گاه از برخی آزادی‌ها برخوردار بوده‌اند اما گاهی نیز دچار محدودیت‌هایی برای احکام فقهی شده‌اند. باین همه سخن اصلی اوملیل اینجادر خصوص مناظره معتزله و مانویه این است که متفکران مسلمان با این گروه به مناظره می‌پرداختند، گاه حتی در بیان مشروح آرای آنها نیز صداقت لازمه تحقیق علمی را رعایت می‌کردند، اما به‌هرروی در تحلیل نهایی، همه اینها با این هدف انجام می‌شد که نادرستی مدعیات طرف مقابل را بر آفتاب حقیقت بنشانند و آنها را متوجه گمراهی و ضلالت خویش کنند، نه اینکه گفت‌وگورا محملی برای شک در دانسته‌های خود نیز بدانند. دلیل عمده چنین هدفی آن بود که آنها دین خود را دین برتر و تفسیر خود از این دین را نیز درست‌ترین تفسیر می‌دانستند.

اوملیل البته اینجا بحثی درباره حقانیت دین اسلام ندارد اما به این نکته اشاره می‌کند که چگونه این متفکران و فرقه‌های اسلامی، به این مهم نمی‌اندیشیدند که تأویل و تفسیرهای متفاوتی از نص - حتی در میان خود مسلمانان- رواج دارد و چرا این تفرقه درونی را دستمایه تردیدی در تفسیرهای مطلوب خود نکردند، بلکه برعکس با پافشاری روزافزون بر تفاسیر خود، خویش را چونان «فرقه ناجیه» جا زدند و علاوه بر آن که در نزاع‌های درون‌دینی، خود را حامل حقیقت پنداشتند، بلکه در به‌های گفت‌وگو را نیز با دیگران متفاوت بستند و بدین ترتیب نتوانستند از دریچه تعامل و ارتباط فعال با فرهنگ‌های دیگر به ارتقای خود باری رسانند؟ اوملیل با این تفاسیر گزافی و بدبینانه به وجود حق اختلاف در جوامع اسلامی دارد و معتقد است که با توجه به ضعف در این زمینه، امروزه نیز پاکبیری دموکراسی، چندصدایی و حقوق بشر در این جوامع با بحران مواجه است. او در این زمینه ایدک تصدایی حقیقت را با سلطه سیاسی نیز مهم می‌داند و می‌گوید که مستبدان در جوامع اسلامی با همین حربه، هم مخالفان فکری خود را تکفیر کرده‌اند، هم به‌پناه حفظ وحدت، اجازه نداده‌اند اختلاف‌ها عیان شود. باین همه اوملیل راه نهایی را دموکراسی مبتنی بر پیوند شهروندی می‌داند که در آن مسیر جامعه را، نه قبیله‌گرایی و فرقه‌گرایی که رقابت منصفانه و متعهدانه گروه‌های اجتماعی در جامعه مدنی پویا و مبتنی بر اختلاف افکار و منافع رقم خواهد زد؛ امری که در بنیان خود مبتنی است بر مشروعیت‌بخشی به اختلاف و پذیرش این ایده که هیچ‌کس نمی‌تواند خود را مدعی شناخت انحصاری حقیقت بداند.

می‌خواهید باشید فاصله و شکاف وجود دارد و تلاش برای از بین بردن این فاصله باعث رنجش شمامی شود، دچار خودتخریبی هستید.» به بیان دیگر، زمانی مادچار خودتخریبی می‌شویم که آگاهانه از رضای نیازهای درونی خود امتناع می‌کنیم؛ زیرا معتقدیم که توانایی لازم برای تحقق نیازهای مان را نداریم. برای نمونه، گاهی برای رهایی از ترس تنهایی، روابطمان را تخریب می‌کنیم. او در تعبیر دوم خود، کوه را به چیزی تشبیه می‌کند که در مقابل شما ایستاده است، شما را به زندگی نوینی دعوت می‌کند و شما را به سویی خودسازی رهنمون می‌کند. این همان نقطه‌ای است که با مسئولیت‌پذیری آغاز می‌گردد و مهم‌ترین قابلیت شما که همان عدم انکار خود واقعی‌تان است را تقویت می‌کند. نویسنده معتقد است، بهترین راه برای عبور از کوه و تحقق امکان رشدی که این استعاره به‌شکل بالقوه‌ای دارد، این است که زندگی‌ای را که از آن ناراضی هستیم، نپذیریم و نخستین گام به سوی تغییر واقعی را برداریم. این همان نقطه‌ای است که می‌توانید تصمیم قطعی خود برای ایجاد دگرگونی را بگیرید و سفر خود به‌سوی خودآگاهی، آموزش و رشد را آغاز کنید. برای رسیدن به این نقطه باید «راحتی»، چیزی که در درازنای تاریخ راهمانا و انگیزه‌ی انتخاب‌های بشر بوده است را کنار بگذارید و دست از رد ناشناخته‌ها بردارید. ما عادت داریم، ناشناخته‌ها را کنار بگذاریم؛ حتی اگر به‌روشنی بدانیم و ببینیم که ناشناخته‌ها برای مان مفید است و رشد و تعالی ما را در پی دارند.

ساختن این زندگی نوین، بی‌شک به‌قیمت راحتی شما، به‌قیمت زندگی پیشین شما، روابط و دوستان‌تان تمام خواهد شد اما به باور نویسنده، همه‌ی این‌ها هیچ اهمیتی ندارد. زیرا به‌زودی حاشیه‌ی امن را در پیرامون اهداف نوین‌تان خواهید ساخت. چیزی که اهمیت دارد، این است که شما دیگر آدم پیشین نخواهید بود و این تنها چیزی است که از دست می‌دهید. چیزی که میان شما و زندگی دلخواه‌تان مانع ایجاد کرده و شما را به خودتخریبی واداشته است. چهره‌ی نوین شما، به شیوه‌ی خاصی از زندگی عادت ندارد و فراموش نکرده است که زندگی چهره‌ی دیگرگونی نیز دارد. این چهره هرگز انتخاب‌های خود را محدود نمی‌کند و به این امر آگاه است که همیشه انتخاب‌های بهتری نیز وجود دارد. در حقیقت، او آماده است که از خودتخریبی دست بردارد و روند خودسازی را در پیش گیرد.

هر فصل، از بزرگان، قصه‌های ایران و جهان، از راه‌شادگان و بهبودیافتگان این اقلیم نقل به مضمون آورده، به گمانم در کتاب، درک معناهای پیدا و پنهان زندگی در صدر نشسته است. هر آدمی، به‌ویژه آن‌ها که مسافران مسیر نبرد با بیماری‌های خاص‌اند، از باورها برای پیوستن دوباره به اصالت زندگی، نکته خودشان را برمی‌دارند. یا لذت می‌برند یا اغلب دردمندند. مطابق کلمات نویسنده، اندیشیدن و پذیرش شرایط اکنونی و احساسات و مجال محدود زندگی به آن باورها رنگ و لعابی دیگرگونه می‌بخشد و آن وقت زندگی گوهری می‌شود ذی‌قیمت، حتی با جمع کردن تکه‌تکه‌های بدنت، روحت و داشته‌هایت.

من با عمق جان این کلمات را خوانده‌ام. بی‌آن که به ورطه سانسنی ماننا لیزم بیفتم، از ترک‌هایی که جسم و روح نویسنده برداشته و امروز در جایگاهی ایستاده که ترک‌ها را در قالب صبر و واژه‌ها و درنهایت ادبیات می‌پوشاند. معتقدم هرگز نیرویی خارج از درون ما، بانی اصلی نجات ما نیست و مواجهه شینا انصاری با «گت مریشنی» به این جمله معنایی والا بخشیده، چرا که خودنوشته‌های عمیق و سنجیده‌اش گویای آن است که «به صحرا شدم و عشق باریده بود...»

و عشق یعنی همین. خود را از دردهای جهان تن به در بردن و دوباره با تمام جهان به درون خویش بازگشتن. سرتان پیش از آنکه یک بیماری باشد، یک مفهوم پیچیده و هزار تو است و تو نمی‌شنینی تا شوکرانی و رسیدن سقراطی! حالا دردهای تو جاری کلمه است. خودت را دوباره به دنیا می‌آوری. هر چند ترس، درد و ناامیدی هم هست. زندگی مثل مادری می‌شود که در شرف غرق شدن زیر آب است و فرزندش را که امید است روی سر گرفته بیرون از آب تا بتواند نفس بگیرد. ساکن هر عافیتی باشیم، باز هم مصیبت تمامیت ارضی ماست و چه خوش است که در این میان زهدان زندگی و امید نمی‌خشکد!